



دو غزل از: استاد محمد علم ساحل

دو غزل از: استاد محمد علم ساحل

ترتیب کننده دستگیر نایل

خواهی که زلف یار کشی، ترک خواب کن

فکرت بسوی نغمه ی چنگ و رباب، کن

خواهی مقیم میکده گردی و خواه به دیر

مستانه وار، صرف، شراب و کباب کن

خواهی تو ضبط کشور دل های گلرخان

در بزم عیش، تا که تو ا نی شتاب کن

ای نایب مناب مقام ستمگری!

آتش به خانه های دل شیخ و شاب، کن

مختص به کارخلاق مکن، عیش خویش را

وقت شریف، وقفه ی عصمت مآب کن

اندیشه نیست در دلت، از ظلم ظالمان

پهلوی یار مهوش خود، مست خواب کن

قانون ظلم، پیشه‌ی بیدادگر بود

اینست عدل، خانه‌ی مردم خراب کن!

در جای آب، خون غریبان اگر خوری

بر جای نان، گوشت یتیمان، کباب کن

تیغی که بر کمر زده‌ای، بهر قتل ما

دامن، به خون توده‌ی مظلوم خضاب کن

ای قایدی که قدرت ملت، به دست تست

از آه سرد غمزده گان، اجتناب کن

ای قایدی که ضامن احیای ملتی

رحمی به این شکسته دلان خراب کن

آخر به روز حشر، بگیرند دامن

ترس از خدا و خوف، ز روز حساب کن

خاک شهید

آتش مزن تو گل، به دل داغدار ما
دیگر نماده طاقت و صبر و قرار ما
ای شمع بر فروز، به خاک شهید خود
گل می کند خون کفن، در مزار ما
از بیدلان می پرس که دل، با که داده اند
باشد هزار غمزه، به چشم نگار ما
یعنی به فوج ناوک مژگانت امدی
ای شهنسوار، در پی قصد شکار ما
وقت به انتظار بود، چشم آرزو
افسرده ایم زود بیا، ای بهار ما
با ما میا ز راه دغا، در لباس امن
جز راستی، پسند نداند، شعار ما
امشب برای دیدن بیمار عشق خود
سر از درون خانه کشیده ست، یار ما
مردم به باز عقده ای « ساحل » غریب شد
« از بسکه روزگار، گره زد به کار ما »

ترتیب کننده دستگیر نایل